



تربیت

نقل مجلس یا خرمای برنخیل

از وقتی به مدرسه پا می‌نهیم، از وقتی در دفتر را باز می‌کنیم و جایی در کنار همکارانمان می‌نشینیم، از وقتی در کلاس را باز می‌کنیم و پس از برپای دانش‌آموزان، کیف و کتاب‌ها را روی میز می‌گذاریم، از همان لحظه، «تربیت» در واژه‌ها مان رژه می‌رود. و این رژه رژه‌ای دائمی است که در تار و پود کارها و صحبت‌هایمان حضور دارد. از کلاس‌مان بگیرد که یک در میان برای بچه‌ها از «تربیت» می‌گوییم تا صحبت‌هایمان با همکاران که دائم حول موضوعاتی این چنینی می‌گردد: بچه‌ها واقعاً خوب تربیت نشده‌اند، چقدر تربیت بچه‌ها سخت شده، مدیر برای تربیت بچه‌ها ارزش قائل نیست، فقط دنبال نمره ۲۰ است، باید برای تربیت کاری کرد و...

خلاصه اینکه تربیت، نقل مجلس معلمی ماست. از همان صبح که برمی‌خیزیم و درباره آن می‌اندیشیم تا شب که داریم درباره وقایع روز و نسبت‌شان با تربیت فکر می‌کنیم. اما این نقل مجلس که از هر واژه‌ای به ما و زندگی معلمی‌مان نزدیک‌تر است، واقعاً چیست؟ واقعیت این واژه که حس می‌کنیم کل هویت‌مان با آن گره خورده است، چیست؟ به سخن دیگر، می‌شود پرسید منظور ما از تربیت چیست؟ وقتی می‌گوییم فلانی بی تربیت است، یعنی چه؟ وقتی می‌گوییم تربیت کار سختی است، منظورمان چه کاری است؟ وقتی می‌گوییم باید برای تربیت کاری کرد، چه چیز را هدف قرار داده‌ایم؟ نکند تربیت در واقع خرمایی برنخیل باشد که دست ما به این راحتی‌ها به آن نرسد؟

برای آن استعاره‌ای بسازد. این استعاره‌ها گرچه خود تربیت نیستند، اما می‌توانند ابعادی از آن را به ما نشان دهند و ما را به این خرمای برنخیل نزدیک‌تر کنند. در دنیای نظری تعلیم و تربیت، هر روز استعاره‌های جدیدی متولد می‌شوند و برای توصیف و ارزیابی طرح‌ها و فعالیت‌های تربیتی به کار می‌روند.^۱ آشنایی با این استعاره‌ها می‌تواند

واقعیت آن است که اگر تربیت به قول کانت سخت‌ترین کار دنیا نباشد، یکی از سخت‌ترین‌ها و پیچیده‌ترین‌هاست. کار با موجودی پیچیده به نام انسان که در هر لحظه واکنشی منحصر به فرد دارد، قطعاً پیچیده خواهد بود. این پیچیدگی و ابهام باعث شده است تا در بحث از تربیت، هر کس در ذهن خود تربیت را به کاری مانند کند و



باغبان باغ تربیت با گیاهانی مواجه
است که هنوز در حال انتخاب نوع بذر
خویش‌اند! گیاهانی که در سر چهار راه
خوابسته‌ها و توانمندی‌ها، هنوز در رفت و
آمد و گزینش‌اند



نهایی، بی‌عیب و نقص از فرایند تولید بیرون آیند. از همه
مهم‌تر، برون‌دادهای این مدرسه (کارخانه) است که همه
یک شکل‌اند، بدون اندک تفاوتی.

اما آیا واقعاً دانش‌آموزان مثل موم، کاملاً شکل‌پذیر و
منعطفاوند؟ آیا خالی از هر گونه مقاومت در مقابل معلم‌اند؟
آیا واکنش آن‌ها به یک حرکت معلم یکسان است؟ آیا
معلم‌ان را می‌توان مهندسانی به شمار آورد که دفترچه
راهنمای در دستشان، همه مشکلات را از پیش پایشان
برمی‌دارد؟ آیا موقعیت‌هایی که معلم با آن‌ها مواجه
می‌شود، مثل موقعیت‌های ایجاد شده در یک کارخانه
است؟ موقعیت‌های کارخانه‌ای معلوم و مشخص‌اند و
معمولاً عیب‌ها با دقت زیاد پیدا می‌شوند، آیا موقعیت‌های
تربیتی هم اینگونه‌اند؟

سیال بودن موقعیت تربیتی، پیچیدگی‌اش، چند بعدی
بودنش و مبهم بودنش، مانع از آن می‌شود که ما بتوانیم
تربیت را کاملاً با استعاره مهندسی توضیح بدهیم. مهم‌تر
از همه آنکه، آیا ما واقعاً می‌توانیم شکل و شمایل و عقاید
فارغ‌التحصیلان یک مدرسه را تضمین کنیم؟ آیا می‌توانیم
انتظار داشته باشیم همه فارغ‌التحصیلان یک مدرسه، مثل
محصولات یک کارخانه، یک شکل و استاندارد باشند؟
اساساً آیا می‌توان انسان‌ها را در قالب قرار داد؟
همه آن‌هایی که تربیت را مهندسی می‌پندارند و معتقدند
تربیت نوعی ساختن است، باید برای این پرسش‌ها
راه‌حلی بیابند. شاید ما هم تا به حال جزئی از این
همه بوده‌ایم.

تربیت به مثابه باغبانی

استعاره دیگری که برای تربیت به کار می‌رود، استعاره
باغبانی است. در این استعاره، مدرسه به باغی تشبیه
می‌شود که در آن نهال‌ها (دانش‌آموزان) متفاوتی وجود
دارند. هر یک از این نهال‌ها استعدادها و قابلیت‌های
ویژه‌ای دارند که نمی‌توان غیر از آن را از آن‌ها انتظار
داشت. نهال سیب هرگز پرتقال نخواهد داد و شاخه‌های
تاک انگور هیچ‌گاه روی تمشک را نخواهند دید. در این

ما را نسبت به فعالیت‌های روزمره حساس کند و بینش‌ها
و دیدگاه‌هایمان درباره دانش‌آموزان را از پستوی ذهنمان
بیرون بکشد. آن وقت است که می‌توانیم خود را در آینه این
استعاره‌ها به تماشا بنشینیم، زشت و زیبای خود را ببینیم و
اصلاح فعالیت‌هایمان را خودمان برعهده گیریم. هر کدام
از این استعاره‌ها در خود نگرشی درباره انسان (دانش‌آموز)
دارد که کل فعالیت‌های مربی را جهت می‌بخشد و به آن‌ها
رنگی ویژه می‌دهد. در اینجا می‌خواهیم دو استعاره مهم را
مرور کنیم؛^۴ بقیه استعاره‌ها با شما!

تربیت به مثابه مهندسی

نخستین استعاره درباره تربیت که معروف‌ترین و رایج‌ترین
آن‌ها هم هست، استعاره مهندسی است. مهندسی عملی
رایج در دنیای انسانی است. مهندسان معمولاً در کارخانه‌ها
تصور می‌شوند. کارخانه‌هایی که در حال فراوری مواد
اولیه‌ای خاص به محصولات و ویژه‌اند. با فرض همه این
تصورات، هنگامی که تربیت را کاری از جنس مهندسی
می‌خوانیم، مدرسه را کارخانه‌ای تصور کرده‌ایم که قرار
است در آن، مهندسان، یا همان معلم‌ان، مواد اولیه یا
همان دانش‌آموزان بینوا را به محصولات و ویژه،
یا همان انسان‌های فرهیخته و تربیت شده، تبدیل کنند.
در این انگاره، دانش‌آموزان مواد اولیه‌ای فرض می‌شوند که
مانند موم و ورق آهن قابل تغییر و انعطاف‌اند. موادی حرف
گوش کن، کاملاً شکل‌پذیر و تقریباً شبیه به هم. معلم‌ان
هم مهندسانی هستند با دفترچه‌های راهنمایی در دست
که خط به خط این دفترچه‌ها را از برند و کاملاً می‌دانند
کدام دستگاه‌ها را باید چگونه تنظیم کنند تا محصولات

کار با موجودی پیچیده به نام انسان که
در هر لحظه واکنشی منحصر به فرد
دارد، قطعاً پیچیده خواهد بود

البته این مشارکت نمی‌تواند و نباید به گونه‌ای باشد که جای انتخاب کردن دانش‌آموزان را تنگ کند. هر گونه تهدیدی برای این انتخاب کردن، ممکن است در نهایت به شکل‌گیری موجودی طفیلی بینجامد که بدون معلم، توان ایستادن بر پاهایش را نخواهد داشت. توانایی انتخاب کردن امروز دانش‌آموز، نوید استقلال‌یابی فردای اوست که در انتظارش هستیم. بنابراین، معلم باید باغبانی صبور و دریادل باشد و دریای وجودش چنان پهنه‌ای داشته باشد که رنج و شکنج‌های تربیت و فراز و نشیب‌های دانش‌آموز آن را موج‌ن سازد و طوفانی نکند.

این باغبان صبور می‌تواند به موقع مداخله کند و به موقع کنار بایستد. به موقع و به اندازه سخن بگوید و مهم‌تر از آن، به موقع و به اندازه، سکوت کند. نهال زبردست این باغبان روزی گیاهی تنومند خواهد شد که روی پای خود خواهد ایستاد و چه بسا از افق‌های دید باغ و باغبان نیز فراتر رود.

معلمی شما مصداق کدام استعاره است؟

پی‌نوشت:

۱. برخی از این استعاره‌ها در کتاب «الگوی مطلوب آموزش و پرورش در جمهوری اسلامی ایران» نوشته خسرو باقری، طرح، نقد و بررسی شده‌اند.

۲. این دو استعاره از کتاب مذکور گزینش و برگزیده شده‌اند.

۳. «... و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطاه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه...» و مثل آن‌ها در انجیل چون کشته‌ای است که جوائه خود بر آورد و آن را مایه دهد، ستر شود و بر ساقه‌های خود باشند (فتح/ ۲۹).

۴. «یعلمهم الكتاب والحكمة» (بقره/ ۱۲۹).

۵. «خذ من اموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم» (توبه/ ۱۰۳).

میان، معلم چون باغبانی است که تنها به ایجاد شرایط رشد می‌پردازد و نمی‌توان از او انتظار داشت برایمان از نهال سیب، میوه پرتقال بچیند.

دانش‌آموز در این استعاره بذر یا نهالی است دارای قابلیت‌های خاص. یکی به هنر علاقه دارد و دیگری به ریاضی. یکی ادبیات را می‌پسندد و دیگری دل در گرو علوم تجربی دارد. معلم باید هوشیارانه آب را به موقع برساند، علف‌های هرز را به موقع برکند و شاخه‌ها را به موقع هرس کند. اینکه نتیجه چه خواهد شد، تا حد زیادی در گرو چستی همان قابلیت‌ها و استعدادهاست.

این استعاره هم اگر چه نه به شدت استعاره مهندسی، اما همچنان پرسش‌هایی را پیش روی خود دارد که لازم است به آن‌ها پرداخته شود. مثلاً اینکه آیا استعدادها و قابلیت‌ها را باید اموری کاملاً از پیش مفروض در نظر گرفت و معلم را در مقابل آن‌ها موجودی دست بسته به شمار آورد؟ آیا معلم در میدانی کاملاً از پیش معین بازی می‌کند؟ آیا کار معلم تنها ایستادن در کنار کلاس و مداخله غیرمستقیم است؟

به نظر می‌رسد، با توجه به منطق تربیت و نیز نظر به برخی آیات قرآن که مثل یاران پیامبر (ص) در انجیل را به مانند گیاه خودرو می‌داند^۲، استعاره باغبانی برای تربیت، استعاره قابل قبول‌تری است. استعاره‌ای که البته باید باز تفسیر شود. **باغبان باغ تربیت با گیاهانی مواجه است که هنوز در حال انتخاب نوع بذر خویش‌اند! گیاهانی که در سر چهار راه خواسته‌ها و توانمندی‌ها، هنوز در رفت و آمد و گزینش‌اند.** در این میان، معلم می‌تواند با افزودن ساختن برخی توانمندی‌ها یا کاستن از برخی دیگر، در این فرایند هم مداخله کند. به سخن دیگر، قابلیت‌ها و استعدادها را نباید اموری از پیش موجود، بلکه باید اموری در حال تکوین در نظر گرفت. در این میانه، معلم هم می‌تواند در فرایند تکوین مشارکت ورزد. چنانکه در قرآن، معلم مأمور تعلیم و حکمت^۴ و نیز موظف به بهره‌گیری از روش‌هایی است که به تحول ارزشی در افراد منجر شوند^۵.